



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و شصت و یکم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۳ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۱

وصل پیدا گشت از عینِ بلا

ز آن حالوت شد عبارت ما قلا

وصال با زندگی، از درون بلا یعنی فضاگشایی همراه با درد هشیارانه، آشکار شد. و از آن شیرینی وصال، شیرینی حضور که خداوند به ما می‌بخشد، عبارت «دشمن نداشت، ترک نکرد.» پدید آمد.

[وقتی در اثر فضاگشایی آفتاب زندگی از درونمان بالا می‌آید و ما شیرینی حضور را که زندگی به ما می‌بخشد، تجربه می‌کنیم، خطاب به ذهن خود می‌گوییم: «ای من ذهنی! تو می‌گفتی خداوند ما را ترک کرده و اصلاً کمک نمی‌کند! من اکنون می‌دانم که چنین چیزی وجود ندارد و خداوند هر لحظه به دنبال من است و من از جنس خودم هستم.»]

نکته: بنابه «آلست»، ما امتداد خداوند هستیم، او ما را رها نکرده است، با ما خشمگین نیست، عیب‌هایمان را به ما نشان نمی‌دهد، لحظه‌به‌لحظه به ما پیغام می‌فرستد تا بیدار شویم، روز و فضای گشوده‌شده برای او خیلی مهم است؛ چراکه در روز می‌توان حضور را از من ذهنی تشخیص داد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۲

هر عبارت خود نشانِ حالتی ست

حال چون دست و، عبارت آلتی ست

هر عبارتی که به ذهن می‌آید نشان حالتی است. [این حالت اگر من ذهنی غمگین باشد، یک عبارت را می‌گوید و اگر حالت فضای گشوده‌شده و شیرینی وصال باشد، یک عبارت دیگر را می‌گوید.] بنابراین حال و معنی مانند دست است و عبارت و کلام مانند ابزار و وسیله آن.



نکته: ما باید توجه کنیم که ابیات مولانا به عنوان آلت و ابزار در دست ما، چگونه کار می کنند؟ آیا فضا را باز می کنیم و این حالات و شیرینی را متوجه می شویم؟ آیا این عبارات و حال ما هم جنس هستند؟ با هم کار می کنند؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳

آلتِ زرگر به دستِ کفش گر

همچو دانه کشت کرده ریگ در

برای مثال، اگر آلت و ابزار زرگر در دست کفش گر قرار گیرد، مانند این است که دانه ای در ریگزار کاشته شود. [به بیانی اگر ابیات مولانا را با من ذهنی بخوانیم، مانند این است که یک دانه ای را در ریگ بکاریم.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۴

آلتِ اسکاف پیشِ برزگر

پیشِ سگ گه، استخوان در پیشِ خر

*اسکاف: کفش گر

اگر ابزار کفش دوز را در اختیار کشاورز بگذارند، مانند این است که گاه را پیش سگ بگذارند و استخوان را پیش الاغ. نکته: هنگام خواندن و ذکر اشعار مولانا باید فضا را باز کنیم تا این ابیات با یک حالی، یک سوزی در درون ما همراه باشد؛ در غیر این صورت در ما اثر نخواهند کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۵

بود أَنَا الْحَقُّ در لبِ منصور، نور

بود أَنَا اللَّهُ در لبِ فرعون زور



*زور: دروغ و حرف یاوه

برای مثال، وقتی منصور حلاج یا انسان زنده شده به خدا می گفت: «أَنَا الْحَقُّ، مَنْ خُدا هستم.» و هر لحظه فضا را باز می کرد، او عملاً به نور حضور و جنس اصلی اش تبدیل می شد. ولی أَنَا الْحَقُّ گفتن فرعون و انسانی که من ذهنی دارد، دروغ و یاوه بود و هیچ اثری نداشت؛ چراکه او هر لحظه با انقباض و ستیزه به صورت من ذهنی بلند می شد.

نکته: براساس این بیت ما باید در خودمان بازیابی کنیم، وقتی مطالب معنوی و اشعار مولانا را می خوانیم، آیا فقط با من ذهنی تکرار می کنیم و فضا را می بندیم، آن ها را به صورت مفهوم درآورده و من ذهنی را قوی تر می کنیم؟ یا این که ذهنمان را خاموش کرده اجازه می دهیم فضای درونمان گشوده شود و خورشید زندگی به صورت عشق و خرد، از درون ما بالا بیاید؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۶

شد عصا اندر کفِ موسی گوا

شد عصا اندر کفِ ساحر هبا

*هبا: مخفف هباء، در اصل به معنی گرد و غباری که در پرتو آفتاب دیده شود، در این جا به معنی چیز بی ارزش و ناکارآمد. مثال دیگر، عصایی که موسی در دست داشت نماد ذهن ساده شده او بود، که بر زنده شدن او به بی نهایت و ابدیت خدا گواه بود. او می توانست هر لحظه فضا را بگشاید، ذهنش را خاموش کرده و به خدا زنده شود و از این هشیاری حضور در زندگی عادی و این جهانی استفاده کند. ولی ذهن همانیده که در دست من های ذهنی بود، به هیچ دردی نمی خورد. آن ها فقط می توانستند همانیدگی ها را زیاد کنند و من ذهنی خود را بزرگ تر نمایند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۷

زین سبب عیسی بدان همراه خود

در نیاموزید آن اسم صمد

*صمد: بی نیاز

به همین دلیل بود که حضرت عیسی، روش ذکر گفتن و به کار بردن اسم اعظم خداوند بی نیاز را، به همراه نادان خود نیاموخت. [چراکه او من ذهنی داشت، از جنس زندگی نبود ولی می خواست مردگان دیگر را زنده کند. بنابراین آن حضرت زنده کردن مردگان را به او یاد نداد].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸

کاو نداند نقص بر آلت نهد

سنگ بر گل زن تو، آتش کی جهد؟

آن کسی که من ذهنی دارد و نادان است، عیب و نقص را به ابزار نسبت می دهد؛ [یعنی او با من ذهنی اش ابیات مولانا را تکرار می کند، ولی فضا را نمی گشاید، در نتیجه فکر می کند تکرار ابیات مولانا و برنامه گنج حضور برای زنده شدن به خدا بی فایده است.] مثلاً برای تولید جرقه آتش، سنگ را باید بر آهن زد. حال اگر تو سنگ را بر گل بکوبی، آیا آتشی بیرون می جهد؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۹

دست و آلت همچو سنگ و آهن است

جفت باید، جفت شرط زادن است



ولی دست و ابزار مانند سنگ و آهن است. همان طور که از خوردن آهن به سنگ، جرقه آتش پدید می آید، در هر کاری دست آدمی نیز باید همراه ابزار مناسب آن کار باشد تا نتیجه ای از این همراهی و جفت شدن پدید آید. [در مورد زنده شدن به خدا، تکرار اشعار مولانا باید با فضاگشایی همراه شود تا زایش هشیاری انسان صورت گیرد. خواندن ابیات مولانا به تنهایی کافی نیست.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۰

آن که بی جُفت است و بی آلت، یکی ست

در عدد شک است و آن یک بی شکی ست

تنها باشنده ای که بی همتا و بی وسیله است همانا یکی است. او بدون ابزارهای ذهنی و فقط از راه «قضا و کُن فکان» کار می کند. او همان خداوند واحد است. عدد، صورت ها و نقش های ذهنی در معرض شک و خطا هستند، ولی یگانگی حضرت حق مورد شک و ظن نیست. [به بیان مولانا هر کسی بتواند نقش ها و صورت های خودش را بشمارد و «من» داشته باشد، در این صورت پُر از شک است. تنها خداوند یا فضای گشوده شده، فضای بی شکی است.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۱

آن که دو گفت و، سه گفت و، بیش از این

مُتَّفِق باشند در واحد، یقین

آنان که براساس همانیدگی ها حرف می زنند و در مورد خودشان و خداوند چیزهای مختلف می گویند، اگر فضا را باز کنند، سرانجام از جنس او شده و به وحدت می رسند و یقیناً درک می کنند فقط یک هشیاری است که در همه چیز و همه کس خود را نفوذ داده است.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۲

أَحُولی چون دفع شد، یکسان شوند

دو سه گویان هم، یکی گویان شوند

*أَحول: دوبین

*دو سه گوی: معتقد و قائل به شرک و ثنویت

*یکی گوی: معتقد و قائل به توحید

زیرا وقتی که چشم آنان عدم شود و دید دوبینی من ذهنی از بین برود، همگی یک هشیاری واحد می شوند و با دید زندگی می بینند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳

گر یکی گویی تو در میدانِ او

گرد برمی گرد از چوگانِ او

[مولانا خطاب به انسان می گوید:] اگر تو در اثر فضاگشایی های پی در پی از جنس خدا شوی، در میدانِ او که همان فضای گشوده شده است قرار می گیری. در این حالت خداوند به تو دسترسی دارد و هر لحظه تو را با «قضا و کُن فکان» پیش می برد و تو مانند گویِ چوگانِ او هستی، دست و پا و ابزارهای من ذهنی را کنار گذاشته و به سوی او می روی. [پس فضا را بگشا و در اطراف چوگانِ او بگرد تا او به طور کامل هشیاری ات را از همانیدگی ها جمع کند.]

نکته: ما باید هر لحظه فضاگشایی را تمرین کنیم. ما اشعار مولانا را می خوانیم تا فضاگشایی کنیم. برای فضاگشایی کردن باید هر چیزی را که ذهن نشان می دهد بی اهمیت بدانیم. به راستی ما از کجا می توانیم بفهمیم آن چه که ذهن نشان می دهد برای ما بی اهمیت شده است؟ وقتی ما به اتفاقات و وضعیت های بیرونی واکنش نشان نمی دهیم، آن ها را



به مرکزمان نمی آوریم، دیگر آن چیزها برای ما مهم نیستند و ما به آن‌ها توجه نمی کنیم. ما باید بتوانیم این روند بی اهمیت شدن چیزها را در درون خود ببینیم و تجربه کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴

گوی آنکه راست و بی نقصان شود

کاو ز زخم دست شه، رقصان شود

زیرا گوی چوگان وقتی بی عیب و نقص می شود که شما فضا را باز کنید و هشیاری تان از ضربه های دست خداوند به حرکت درآید. و شما به وسیله من ذهنی و مرکز همانیده فکر و عمل نکنید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۵

گوش دار ای آحول این‌ها را به هوش

داروی دیده بگش از راه گوش

ای کسی که من ذهنی داری، مدام در حال خوب و بد کردن و قضاوت کردن هستی و با دویی می بینی، به کلام بزرگان خوب گوش کن. از راه گوش کردن به سخنان آن‌ها، چشم هشیاری ات را که با دید همانیدگی‌ها می بیند درمان کن. شاید بتوانی دیدت را اصلاح کنی و با دید زندگی ببینی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۶

پس کلام پاک در دل‌های کور

می نیاید، می رود تا اصل نور



سخنان بزرگان در کسانی که مرکز همانیده دارند نفوذ نمی‌کند، برمی‌گردد و به اصل نور می‌رود. به عبارتی دل‌های کور نمی‌توانند سخنان بزرگانی چون مولانا را درک کنند؛ بلکه سخنان آن‌ها را کسانی می‌فهمند که مرکزشان را از هم‌هویت‌شدگی‌ها خالی کرده‌اند، فضا را گشوده‌اند و با نور فضای گشوده‌شده می‌بینند.

نکته: برطبق این بیت، اگر شعر مولانا در ما اثر نمی‌کند، باید بدانیم که اشکال داریم. اشکال ما این است که من‌ذهنی را حفظ کرده‌ایم و نمی‌خواهیم آن را بیندازیم. ما با من‌ذهنی ابیات را تکرار می‌کنیم، هر چیزی را که ذهنمان نشان می‌دهد مهم می‌دانیم، آن را به مرکزمان می‌آوریم، در این لحظه حضور نداریم، پیغام زندگی را نمی‌گیریم و به خودمان ضرر می‌زنیم. با ادامه این روش تکرار ابیات مولانا در ما کار نمی‌کند.

حدیث

«خُذِ الْحِكْمَةَ اَنْتَى كَانَتْ؛ فَاِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ، فَتَلْجُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ اِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.»

«حکمت را هر جا که هست بگیر، زیرا که حکمت در سینه منافق آن قدر می‌جنبد که سرانجام در سینه مؤمن جای گیرد.»

[این شگفت‌انگیز است برخی فقط در مورد بزرگان و آثارشان حرف می‌زنند، اما گروهی دیگر فضا را می‌گشایند، در عمل از آن‌ها استفاده می‌کنند و به حضور می‌رسند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷

وَأَنْ فَسُونَ دِيُوَ دَرِ دِلْهَآئِ كَثْرَ

می‌رود چون کفشِ کثُر در پای کثُر

مکر و افسون شیطان، سخنان من‌های ذهنی، در دل انسانی که همانیدگی دارد و با دید همانیدگی‌ها می‌بیند نفوذ می‌کند.

همان‌طور که کفشِ کج مناسب پای کج است، مرکز همانیده نیز افسون دیو را می‌پذیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۸

گرچه حکمت را به تکرار آوری

چون تو نااهلی، شود از تو ببری

*بری: فراری، گریزان

اگر شما سخنان بزرگان و ابیات مولانا را فقط بخوانی و به زبان تکرار کنی، اما همچنان من ذهنی، مرکز همانیده و پُردردت را حفظ کنی و فضا را در اطراف وضعیت‌ها نگشایی، حکمت از تو دور می‌گردد، به معنای ابیات زنده نمی‌شوی و هیچ تغییری در تو به وجود نمی‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۹

ورچه بنویسی، نشانش می‌کنی

ورچه می‌لافی، بیانش می‌کنی

خواه آن سخنان و ابیات را بنویسی، حفظ کنی، خواه پز بدهی، براساس آن‌ها ادعا کنی و آن‌ها را بیهوده و به گزاف بیان کنی، ...

[ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰

او ز تو رو درگشَد ای پُرسیتیز

بندها را بگسلَد وز تو گُریز

ای ستیزه‌جو که هنوز فضاگشایی نمی‌کنی و با فرم و اتفاق این لحظه می‌ستیزی، حکمت و معنای ابیات از تو رو برمی‌گرداند و دور می‌شود. تو نمی‌توانی حرف بزرگان را درک کرده و عمل کنی.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱

ور نخوانی و، ببیند سوز تو

علم باشد مرغ دست آموز تو

اگرچه ممکن است از سخنان حکمت آمیز چیزی نخوانده باشی، آن علم [در این جا آموزش های مولانا] وقتی سوز، تعهد، اشتیاق و علاقه تو را نسبت به خودش مشاهده کند، مانند مرغ دست آموز و تربیت شده رام تو می شود و در اختیارت قرار می گیرد و تو پیغام آن را می گیری، و درک می کنی چه تغییری را باید در خودت به وجود بیاوری.

نکته: ما باید عمیقاً درک کنیم من ذهنی به درد نمی خورد و این باشنده، به بدن و چهار بُعد ما ضرر می زند؛ ما باید هرچه سریع تر آن را رها کنیم. بنابراین با تمرکز روی خود، فضاگشایی و بی اهمیت دانستن هرچه که ذهن نشان می دهد، باید این ابیات را با شوق فراوان و طلب تبدیل شدن به بی نهایت خداوند تکرار کنیم. در این حالت تعهد، مداومت و تکرار باعث تغییر و تبدیل ما می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲

او نیاید پیش هر ناوستا

همچو طاووسی به خانه روستا

دانش و خرد مولانایی در انسانی که من ذهنی دارد، مدام ستیزه می کند، مقاومت و قضاوت دارد، فضاگشایی نمی کند و دردهایش را حفظ می کند، نفوذ نمی کند. همچون طاووسی که در خانه روستایی نمی ماند، بلکه خانه طاووس کاخ شاهانه است که در آن سبزه زار و فراوانی آب و چشمه باشد. بنابراین تنها خانه دل انسان فضاگشا جایگاه طاووس خرد و اندیشه زندگی است.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com